

## ابوریحان بیرونی میان یونان و هند<sup>۱</sup>

فرانتس روزنتال<sup>۲</sup>

ترجمه محمد باقری<sup>۳</sup>

امسال که هزارمین سالگرد تولد ابوریحان بیرونی است<sup>۴</sup>، بسیاری از مردم و ملت‌ها او را از آن خود می‌دانند و بی‌شک اعتبار این ادعاها یکسان نیست. اما همه این مدعیان افتخار می‌کنند به اینکه به یکی از دانشمندان بزرگ تاریخ بشر وابستگی نزدیک داشته باشند. خود او بی‌گمان مخالف این نبود که همه مردم دنیا او را از آن خود بدانند. از نگاه او، ملی‌گرایی حقیقی که خود با واژه «تفاخر» از آن یاد می‌کند، عبارت است از: «سبقت به محاسن اخلاقی و پیشی گرفتن از هم در انجام کار خوب و دنبال علم و حکمت رفتن و روح را با صور عالیّه موجودات زینت دادن». او این نظرش را در کتاب آثار الباقیه<sup>۵</sup> خود (ص ۱۷۷) آورده است. می‌توان گفت که هر نهاد، ملت یا فرد که چنین برنامه‌ای در پیش بگیرد سهمی از بیرونی دارد و حق دارد سالگرد تولد او را جشن بگیرد.

از این رو گرچه بیرونی با برخی برداشت‌های امروزی از ملی‌گرایی همسو نبود، لازم بود که تفاوت بین ملت‌ها را از لحاظ اندیشه و دانش که بیش از هر چیز در خلاقیت‌های عظیم اجتماعات انسانی به نام تمدن تجلی می‌کند در نظر بگیرد. دست سرنوشت، بیرونی را با یکی از این تمدن‌های یکسره متفاوت و متمایز از تمدن اسلامی که بیرونی به آن تعلق داشت، یعنی تمدن هند، روبه‌رو کرد. این مواجهه به تجربه ژرف و دیرپا و در عین حال رنجباری انجامید که بیرونی ناچار می‌بایست به بهترین وضع ممکن خود را با آن تطبیق می‌داد.

در تاریخ جهان لحظه‌ای فرا رسید که هند توانست تأثیر چشمگیری بر شکل‌گیری فضای فکری اسلام بگذارد. در طول یک قرن، کششی قوی به سوی شرق، احتمالاً ناشی از عوامل اقتصادی و

<sup>۱</sup> این مقاله ترجمه‌ای است از:

“Al-Bīrūnī between Greece and India”, *Biruni Symposium*, Iran Center Columbia University, 1976, pp. 1-12.

<sup>۲</sup> Franz Rosenthal

<sup>۳</sup> سردبیر مجله میراث علمی، mohammad.bagheri2006@gmail.com

<sup>۴</sup> این مقاله متن سخنرانی عرضه شده در هزارمین سالگرد تولد بیرونی در مرکز ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا در آذر ۱۳۵۳ است که در سال

۱۳۵۵ در مجموعه مقالات زیر چاپ شد:

*Biruni Symposium*, Iran Center, Columbia University, 1976.

<sup>۵</sup> ترجمه اکبر داناسرشت، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

سیاسی، عباسیان را به قدرت رساند و مرکز ثقل امپراتوری اسلامی را به عراق منتقل کرد. درست در اوایل حکومت عباسیان بود که دانشمندانی از هند به دربار عباسیان آمدند و عناصری از تمدن خود را عرضه کردند. واقعیت این است که آنچه هند به تمدن اسلامی عرضه کرد در مقایسه با قابلیت‌های گسترده و غنی تمدن هند ناچیز بود. صوفی‌گری از مواردی است که امروزه به عنوان یکی از تأثیرات بنیادی هند بر اسلام قلمداد می‌شود و ظاهراً بیرونی هم به آن اشاره کرده است (ماللهند، جلد ۱، ص ۴ و ۵). باید اعتراف کنم که من به شخصه در صحت چنین ادعاهایی شک دارم. در هر صورت، این می‌تواند یکی از موارد نفوذ فرهنگی باشد که به‌ناگزیر بین تمدن‌های همسایه رخ می‌دهد؛ فرایندی که به همانندی‌های پیوسته و فراگیر می‌انجامد و تنها مایهٔ دردسر تاریخ‌نگاران کنجکاو نسل‌های بعدی می‌شود.

قاعدتاً باید بتوانیم توضیح دهیم چرا تأثیر تمدن غنی و قدرتمند هند در دورهٔ آغازین خلافت عباسیان متوقف شد و چطور شد که تمدن یونانی بر فضای فکری تمدن اسلامی مسلط شد و به همهٔ زوایای آن راه یافت. وقتی واقعیتی تاریخی تثبیت شد، توضیح علت آن آسان خواهد بود؛ این توضیح عمدتاً درست از آب در می‌آید یا دست‌کم تا مدتی درست به نظر می‌رسد. در اینجا کاری به توضیح واقعیت نداریم و خود واقعیت مد نظر است. موضوع این است که تمدن اسلامی از یونان بیشترین تأثیر را پذیرفت. نام‌های منتهی به «س» [که اغلب نام‌های یونانی چنین بودند] حاکی از مهارت ذهنی و نشانهٔ وجههٔ غالب دارندهٔ این نام‌ها بود. در برابر، نام‌های هندی که از ظاهرشان پیدا بود بیگانه‌اند، برد خاصی نداشت و اثری نمی‌گذاشت. یونان طرفداران زیادی داشت؛ گویا مدافعان هند هم بودند ولی کم بودند. بیرونی چند بار گفته است که کسانی بودند که طرفدار هند بودند و هرچه را که از منابع هندی می‌رسید بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند و بیرونی برایشان اعتباری قائل نبود. شاید بیرونی در این مورد قدری اغراق کرده باشد. ظاهراً منظورش دانشمندانی در یک یا دو حوزه بود که اغلب مایل به پیروی از نظرات علمی هندیان بودند و آنها را به نظر علمای یونان در همان موضوع ترجیح می‌دادند. این رویکرد پیش از هر چیز با دیدگاه‌های خود بیرونی که بر پایهٔ روش صرفاً علمی در جستجوی حقیقت بود منافات داشت. از این گذشته، هیچ‌گاه گروه مشخصی از دستداران دانش و فرهنگ هند که به مقابلهٔ جدی با سلطهٔ انحصاری میراث یونان برخیزند تشکیل نشد.

با این وجود می‌توان تصور کرد که در زمان بیرونی، در شرق ایران که خاستگاه او بود، عدهٔ زیادی با نفوذ فرهنگ هند به‌خوبی آشنا بودند و بی‌شک بین آنها افراد روشن‌بینی وجود داشتند که

۱. ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.

این تشش ناگزیر ناشی از تقابل فرهنگ‌ها را حس می‌کردند و از آن ناخشنود بودند. تا جایی که می‌دانیم هیچ‌یک از آنان به اندازه بیرونی گواه این تقابل نشد. شاید علت این امر را باید نوسانات در انتقال فرهنگی دانست؛ اما منصفانه‌تر و معقول‌تر است که بپذیریم علتش نبوغ بیرونی، علاقه و استعداد فوق‌العاده‌اش در حوزه‌های گوناگون علمی، کنجکاوی ذهن مستقل او که دانش کم‌نظیری از تمدن هند کسب کرد، و مهم‌تر از همه حساسیت ویژه او نسبت به جوهره تمدن بود که نیروی محرکه هر تلاش علمی راستین است.

کشف این واقعیت که در هند رقیبی برای یونان وجود داشت، برای بیرونی تکان‌دهنده بود. احتمالاً او از سال‌های نوجوانی به بعد رفته رفته برای مواجهه با این نکته آماده شده بود. آشنایی تدریجی‌اش با هند این امر را برایش بیشتر و بیشتر جدی و آزارنده می‌کرد. شاید بتوان گفت که او هیچ‌گاه نتوانست خود را کاملاً از این درگیری درونی رها کند و به آرامشی که می‌خواست دست یابد. او پیوسته می‌کوشید از این تناقض که او را به عنوان یک دانشمند درگیر کرده بود رها شود. این کشمکش درونی را می‌توان در اشاره‌های گوناگون او در آثارش در مورد یونان و هند به روشنی دید. موضوع بحث کنونی ما هم همین است.

در اینجا اسلام به عنوان دین یا نهاد دینی نقشی ندارد. در زمان بیرونی توحید اجازه آشتی با هیچ‌گونه‌ای از بت‌پرستی یا آیین جادویی را نمی‌داد. هیچ تبیین و توجیه اسلامی برای آزادی و زیبایی خدایان یونان وجود نداشت. اگر چنین مواردی هم بود، به نگارش در نمی‌آمد و اگر نوشته می‌شد باقی نمی‌ماند. مسلمانان باید همانند مسیحیان پیش از خود به نحوی انحراف یونانیان از خردورزی دینی را توجیه می‌کردند. بیرونی هم به گونه‌ای همین کار را کرد. برای او انتخابی وجود نداشت. اسلام باید صریحاً فراتر از اعتقادات و نهادهای دینی یونانی و هندی اعلام می‌شد. از این لحاظ تمدن‌های یونان و هند هم‌ارز بودند. مشکل اسلام با پرستش خدایان در یونان و هند یکسان بود، ولی هند برای بیرونی یک واقعیت ملموس و یونان چیزی در دوردست و متعلق به گذشته بود. در این میان آنچه اهمیت داشت، کل اندیشه دینی بود. این بخشی بود از مسئله‌ای که بیرونی باید با آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

بیرونی در جایگاه دانشمندی انسان‌گرا و بلنداندیش به خوبی می‌دانست که بعید است حقیقت علمی تنها نزد گروه خاصی از خانواده بشری یافت شود. بنابراین قلباً مایل بود بپذیرد که بخشی از آن را باید در جایی از تمدن هند جست. آموزش سنتی بیرونی او را وامی‌داشت که درستی همه‌جانبه تعالیم یونانی را بپذیرد. پس قاعداً باید حقانیت را بیشتر در جانب یونانیان می‌دید تا هندیان. او اغلب با لحن تندی بر سردرگمی نظریات و روش‌های هندی تأکید می‌کرد. از سوی دیگر، چنان‌که



گفته شد، مزیتی در هواداران چشم و گوش بسته برتری تمدن هند نمی دید (افراد المقال<sup>۱</sup>، ص ۶۹، ۱۳۹؛ تحدید نهایات الاماکن<sup>۲</sup>، ص ۸۴). با این حال، بیرونی تذکر می داد که دستاوردهای هند نباید نادیده گرفته شود. دانشمندان هند متکی به سنت آموزشی بسیار کهن و احترام انگیزی بودند. بیرونی معتقد بود علت این را که برخی اندیشه های برتر در تمدن هند و بسیاری اندیشه ها و نظام های فکری برتر در تمدن یونان یافت می شود باید در تاریخ جستجو کرد. در گذشته های بسیار دور، این دو تمدن واحدی بودند و میراث دانش شان و رویکردشان به موضوع های ذهن و روان یکسان یا تقریباً یکسان بود. با گذشت زمان بود که یونانیان به برکت دانشمندان بزرگی که بین شان ظهور کردند، پیش افتادند. هندیان باید می پذیرفتند که یونانیان از آنان سبقت گرفته اند، مگر آنکه از بقیه عالم بی خبر می بودند و چنان که بیرونی بارها گفته است میل نداشتند با آنچه در پیرامونشان می گذرد تماس داشته باشند و اغلب به زیان خود کار می کردند.

به گمان من، بهتر از هر جای دیگری در آثار بیرونی، حتی در کتاب مآلهند او، این برداشت وی در آغاز مقاله فی سیر سهمی السعادة والغیب او دیده می شود.<sup>۳</sup> در آنجا بیرونی نظرات دانشمندان مختلف را درباره «سهم سعادت» می آورد و منبع اصلی یونانی او اربع مقالات بطلمیوس (مقاله سوم، بخش ۱۰) است. بیرونی بدون نام بردن از مخاطب، که قبلاً نظرش را پیرامون «خیالی الکسوفین» (نمایش خسوف و کسوف)<sup>۴</sup> در نجوم هندی رد کرده است، می گوید:

«... به خاطر آنکه اعتبار کمی برای هندیان قائلید، چه در موردی حق با آنها باشد چه نباشد، به خصوص علی رغم آنچه از سوی آنها گوشتان را آزار می دهد...»

پس پادرمیانی ما را بپذیرید و با آنها مدارا کنید؛ زیرا گرچه آنها برای اثبات ادعاهایشان فاقد برهان ها و روش هایی هستند که یونانیان از آنها برخوردارند، در زمانه ما حافظان اصول بنیادین بازمانده از نیاکانشان هستند که پژوهش های نظری شان مایه اعتبار آنهاست. در اصل، هندیان و یونانیان همچون [اهل] یک خانه اند؛ عقاید دینی مشابه و روش های بسیار نزدیکشان در نجوم و احکام نجوم آنها را در یک جایگاه قرار می دهد و هندیان به برتری یونانیان معترف بودند و می پذیرفتند که آنان از دانشی بهره مندند که خود هندیان از آن بی بهره اند. چگونه ممکن است کسی اینها را بداند بی آنکه با آنان تماس داشته باشد و بی آنکه وضع آنان را خوب بررسی کرده باشد، و

۱. حیدرآباد، دایرة المعارف عثمانیه، ۱۳۶۷ق.

۲. ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

۳. بیرونی در دنباله فهرست کتاب های رازی، آثار خود را برشمرده که هفتاد و ششمین عنوان مقاله فی سیر سهمی السعادة والغیب است (فهرست کتابهای رازی و نامه های کتابهای بیرونی، تصحیح و ترجمه مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۵، ۶۹). م

۴. قربانی خیال الکسوفین عند الهند را در فهرست آثار نجومی گمشده بیرونی آورده است (ابوالقاسم قربانی، تحقیقی در آثار ریاضی ابوریحان بیرونی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۴۸). م

اطلاعاتش درباره آنان تنها از طریق آثار دینی باشد که مؤلفانشان در جایی بودند و اینان (هندیان) در جای دیگر، و نجوم آنها را در زیج‌های کسانی چون فزاری و یعقوب بن طارق خوانده باشد و نام کتاب‌ها و دانشمندان هندی را نداند، چه رسد به اینکه خودشان را بشناسد؟ اما ما در جانب خود با ملتی روبه‌رویم که احوالشان را گزارش کرده‌ایم (ظاهراً منظور کتاب ماللهند است). شما هم مثل ما برای آنها اعتبار قائلید، اما از ما هم جلوتر می‌روید و به دانش عملی احکام نجوم آنان بی هیچ نقدی بیشتر بها می‌دهید. اگر در آثار آنها چیزی می‌بینیم که مورد پسندتان نیست > آنها را بررسی و نقد می‌کنیم ... پس شما < باید نسبت به آنها بی‌انصافی نکنید و آنها را مقلد (یونانیان یا هندیان باستان؟) ندانید. طبیعت شما بیش از آن پایبند حقیقت است که مخالفت سرسختانه از حقیقت دورتان کند.

«[و در پایان رساله می‌گوید:] این پژوهش شایان تقدیری برای محقق خواهد بود. زیج پولس یونانی به نام پولسادهانتا شامل آن است. گزارش او از اعتبار دانشمندان پیشین و اشاراتش به تقسیم‌بندی‌های زمان و جنگ‌های بزرگ در دشت تانشر<sup>۱</sup> و مواردی نظیر اینها، چنان که بیشتر گفتیم، حاکی از توافق کامل بین یونانیان و هندیان در گذشته، و مؤید این است که آنان در امور دینی همچون [اهل] یک خانه‌اند. شاید هم این پولس که ذکر کردیم از اسکندریه به کشور آنان سفر کرده باشد، که فرض نامحتمل‌تری است.»

اندیشه یگانگی ذاتی همه تمدن‌های متعالی بشری و وجود «خرد جاویدان»، وجه مشترک بیرونی و دیگر متفکران برجسته عصر او بود. پیامدهای آن برای تفکر دینی و فلسفی بدیهی بود. این مفاهیم در آثار بیرونی بیشترین دستاوردهای انسان‌گرایانه را داشته است.

یگانگی ذاتی اعتقادات دینی در سخنان بیرونی راجع به یگانگی دیدگاه‌های یونانیان و هندیان در کتاب ماللهند او آمده است. این فکر پیوند محکمی بین تمدن‌های متعالی قائل می‌شود. منظور این است که مردمان نامتمدن سهمی در این دیانت همگانی کهن ندارند ولی چنین چیزی وجود داشته است و گرچه به هیچ روی قابل مقایسه با حقایقی که پیامبران آورده‌اند نبوده است، تا حدی می‌تواند پذیرفتنی تلقی شود. این دیانت ربطی به انحرافات همچون بت‌پرستی و نظایر آن که مورد نظر مردم عادی بود نداشت و خاص برگزیدگان و متفکران بود. فعالیت‌های علمی و حکیمانۀ آنان بیش از بینش دینی‌شان دستخوش تغییرات بود. در اینجا بود که عامل‌های انسانی وارد کار می‌شدند. بیرونی در قانون مسعودی<sup>۲</sup> (ص ۵۳۶) می‌گوید: «یونانیان و هندیان بین همه ملت‌ها بیشترین توجه را به این موضوع (جغرافیای علمی) نشان داده‌اند؛ اما هندیان در این زمینه به پای یونانیان نمی‌رسند و

1. Tānēshar

۲. حیدرآباد، دائرةالمعارف عثمانیه، ۱۳۷۳-۱۳۷۵.

برتری آنان را قبول دارند». ظاهراً هیچ‌جا نمی‌بینیم که بیرونی علت ظهور این دانشمندان بسیار موفق در یونان را که زمانی دراز در حوزه‌های تخصصی خود متمایز بودند بیان کند. این جواب رایج که این تمایز را به جغرافیا و شرایط اقلیمی نسبت می‌دهد متقاعدکننده نبوده است. اما به نظر بیرونی، آگاهی از برتری بی‌نظیر علمای یونان ضروری بود. این آگاهی هم تنها از طریق دانش کاملی از دستاوردهای آنان و نیز دستاوردهای حریفان هندی آنها میسر بود. این دستاوردهای یونانیان و هندیان شایان احترام است و باید با رویکرد انتقادی ولی نه انتقاد تند و تیز، تعدیل شود.

اندیشه وجود یک تمدن واحد متعالی می‌توانست به عنوان کم بها دادن به دین اسلام تلقی شود و حتی نوعی مخالفت با آن به شمار آید. ظاهراً بیرونی در این مورد با هیچ‌گونه مشکل دینی مواجه نشد. شاید او هیچ‌گاه از این نظریه رضایت کامل نیافت تا آن را پاسخی برای دغدغه فرهنگی خود بداند. باید تأکید کنم که او در پایان مطالب نقل شده از سیر سهمی السعادة... بین نظریه وحدت اولیه تمدن‌ها و احتمال تأثیرگذاری یونان بر تشکیل اندیشه علمی در هند نوسان می‌کند. رابطه بین خلاقیت و وابستگی در تشکیل و تکامل تمدن‌ها امروزه هم به طور قطعی روشن نیست. اما به راستی جالب است که قرن‌ها پیش کسی بود که از مسئله اندر کنش تمدن‌ها آگاه بود و تنش حاصل از آن را در زندگی خود حس می‌کرد و اهمیت ذهنی بنیادی آن را تا جایی که می‌توانست دریافت و کوشید تا با عرضه پاسخی، هرچند ناکامل، آن را تبیین کند.